

نام کتاب : ورونیکا تصمیم میگیرد بمیرد

نوشته پائولو کوئیلو - ترجمه سوسن اردکانی

بخشهایی از متن این کتاب :

روز 11 نوامبر 1997 ورونیکا به این نتیجه رسید که عاقبت لحظه خودکشی اش فرا رسیده است . ورونیکا میدانست که انسانی طبیعی و سالم است . دو دلیل برای مرگش داشت : نخست آنکه همه چیز در زندگی یکنواخت بودو زمانی که دیگر جوانی را پشت سر میگذاشت و به سرایشب زندگی می افتاد ، کم کم نشانه های برگشت ناپذیر سالخوردگی پدیدار میشد
دوم : ورونیکا روزنامه میخواند و تلویزیون تماشا میکرد و میدانست در دنیا چه میگذرد همه چیز غلط بود و او به هیچ طریقی نمیتوانست سرو سامانی به اوضاع جهان بدهد.

ورونیکا در زندگی بارها متوجه شده بود که عده زیادی از آشنایان چنان از بدبختی هایی که بر سر دیگران آمده بود حرف میزدند که انگار واقعا دلشان میخواست به آنان کمک کنند ، در حالی که در حقیقت ، از رنج دیگران لذت میبردند ، چون با مشاهده رنج و بدبختی سایرین ، باور میکردند که خودشان خوشبختند و زندگی نسبت به آنان سر لطف داشته است. او از چنین اشخاصی متنفر بود.

با وجود این ، شب کم کم دچار ترس شد . خوردن چند تا قرص و یک مرگ سریع ، یک موضوع بود و پنج روز یا یک هفته انتظار کشیدن برای مرگی که آن طور در آن غوطه خورده بود یک موضوع کاملا متفاوت بود.

معمولا مردم در روزی که کمتر از هر روز دیگری انتظار مرگ را می کشند ، می میرند.

میخواهم برایت قصه ای تعریف کنم . جادوگر قدرتمندی که میخواست مملکتی را به کلی نابود کند، در چاهی که همه مردم از آن آب برمیداشتند زهری جادویی ریخت ، به طوری که هر کس از آن آب می نوشید دیوانه میشد . صبح روز بعد تمام مردم از آن آب نوشیدند و همگی دیوانه شدند ، جز پادشاه و خانواده اش که چاه آب جداگانه ای داشتند . پادشاه نگران شد و برای حفظ امنیت و سلامت عموم دستوراتی صادر کرد. در حالی که افراد پلیس نیز از آن آب نوشیده بودند و دستورات پادشاه به نظرشان مزخرف می آمد . وقتی دستورات به گوش ساکنین رسید همگی معتقد شدند که پادشاه به سرش زده که این دستورات نامعقول را میدهد. مردم به طرف قصر پادشاه راه افتادند و از او خواستند کناره بگیرد . پادشاه با نا امیدی آماده شد که از تاج و تخت کناره بگیرد. اما ملکه مانع شد و گفت بیا من و تو نیز از همان چاهی که همه آب نوشیده اند آب بنوشیم تا ما هم مثل آنان شویم . همین کار را انجام دادند و بی درنگ شروع کردند به چرند گفتن . مردم از تقاضای خود از پادشاه پشیمان شدند حالا که پادشاه اینقدر عاقل است چرا نگذارند به حکومت ادامه دهد؟ خلاصه همه با صلح و صفا به زندگی خود ادامه دادند ، هر چند رفتارشان با رفتار ملل همسایه بسیار متفاوت بود و پادشاه تا آخر عمر حکومت خود را حفظ کرد.

دیوانگی ، نا توانی در بیان عقاید است

احترام چیست؟ اینکه میخواهی همه فکر کنند تو خوبی ، خوش رفتاری و به همنوعت عشق می ورزی

خجالت آور بود که حضور خدا دیگر در جهان امروز احساس نمیشد. چون در غیر اینصورت ، ما هنوز در بهشت به سر میبردیم و او گرفتار استیفاها ، درخواست ها ادعاها ، احکام داور و اولیه بود و باید در دادگاههای بی شمار تصمیم خود را در مورد اخراج آدم و حوا از بهشت به خاطر نقض یک قانون دلخواه که هیچ پایه و اساسی در قوانین طبیعی نداشته توجیه میکرد. آن قانون این بود که شما نباید از درخت دانش خیر و شر بخورید. اگر میخواست آن اتفاق نیافتد ، چرا آن درخت را در وسط باغ قرار داد نه در پشت دیوار های بهشت؟
اگر ماری را برای دفاع از آدم و حوا فرا میخواستند ، بدون تردید از سهل انگاری در مدیریت سخن میراند ، چون علاوه بر این درخت که در جای نادرستی کاشته بودند ، دور تا دور آن هشدارها و موانعی قرار نداده بودند ، حتی

کوچکترین اقدام امنیتی انجام نشده بود. بنا بر این هر کس در معرض این خطر قرار داشت. ماری همچنین مدعی می شد که خدا هم در وقوع این جرم نقش داشته ، زیرا دقیقا نقطه ای را که قرار بود درخت را آنجا پیدا کنند به آن دو نشان داده بود. طبیعی بودن صرفا یک مفهوم توافقی است. یعنی عده زیادی از مردم فکر میکنند کاری درست است و به این ترتیب آن کار درست تلقی میشود.

هرگز این سؤال را از خود کرده ای که چرا کلیدهای صفحه تایپ به این شکل خاص قرار گرفته اند؟ ما اسمش را صفحه کلید CWERTY کورتی گذاشته ایم چون حروف ردیف اول اینگونه است. نخستین دسنگاه تایپ را کریستوفر شولز در سال 1873 به منظور پیشرفت خط اختراع کرد. اما با مشکلی روبرو شد اگر کسی خیلی سریع تایپ میکرد ، کلیدها به هم گیر می کرد و دستگاه از کار می افتاد. شولز طرح صفحه کلید کورتی را ریخت تا تایپیستها مجبور باشند آهسته تر تایپ کنند.

آگاهی از مرگ ، ما را به شوق می آورد که با شور و حال یسشتري زندگي کنیم.